

خواجده عبداللہ انصاری

بقلم آقای سلیمان روحانی

۲

روزگار کودکی و همچنین دوره جوانی و عهد تحصیل
بعض امرای
معاصر خواجده
خواجده مصادف میشود با سلطنت غزنویان و وقتی که سلطان
مسعود در سنه ۴۳۰ بقتل رسید خواجده ۳۴ ساله بود.

روزگار کهولت^۱ خواجده مقارن میشود با سلطنت سلجوقیان که خواجده
نظام الملک و الب ارسلان دو مرتبه در هرات بخدمت خواجده هروری رسیدند و مسلم
است که پس از این ملاقاتها خواجده نظام الملک که بخدمت متورعان بسیار حریص
بوده خواجده هروری را بسیار گرامی داشته است. در آخر مناجات نامه خواجده عبداللہ
مسطور است که خواجده عبداللہ انصاری قدس سره در نصیحت خواجده نظام الملک

* این حاشیه مربوط به بیت ذیل است که در صفحه ۸۸۴ شماره قبل آورده شده .
کو ایزید شبلی بشر و جنید کرخی لقمان پیر مهنه مردند همه سلاطین
در حاشیه نسخه نگارنده محشی (پیر مهنه) را صفت لقمان دانسته و از فرهنگ سروری
نقل کرده است که مهنه بمعنی زرک میباشد ولی بهتر آنست که شعر را چنین بخوانیم
« لقمان و پیر مهنه » افزودن واو عاطفه و مقصود از پیر مهنه شیخ ابوسعید ابوالخیر
صوفی معروف قرن چهارم و پنجم است که از اهالی مهنه بود و آن را بتخفیف مهنه
میگفتند چنانکه شیخ عطار در منطق الطیر حکایتی از او آورده گفته است :

ابوسعید مهنه در حمام بود قائمش افتاد مردی خام بود

خواجده عبداللہ باز از شیخ مذکور نام میبرد و در یکجا میگوید « شیخ ابو سعید ابوالخیر
قدس الله سره بر سر روضه پیر ابوالفضل حسن سرخسی که در طریقت مقتدای او بود بجمال
ذوالجلال مکاشف شد روی دل بحضرت بیجهت آورد و گفت :

قبلة شادی است این بامعدن جود کرم قبلة ماروی بارو قبلة هر کس حرم

۱ - مقصود از روزگار کهولی بین ۳۰ تا ۵۰ سالگی است .

طوسی رحمة الله عليه میفرماید: «در رعایت دلها کوش و عذر نبوش و عیب مردم پوش و دین بدنیا مفروش یا نظام هر که ده خصلت شعار خود سازد در دنیا و آخرت کار خود سازد، با خدا بصدق، با خلق با انصاف، بانفس خود بقهر، با درویشان با لطف، با بزرگان بخدمت، با دشمنان بحلم، با عالمان بتواضع، با جاهلان بخاموشی» دیگر گفت در حق دنیا چه گوئی گفت چه گویم در حق چیزی که برنج بدست آرند و زحمت نگاه دارند و بحسرت بگذارند. یا نظام سرمایه عمر مغتنم شمار و طاعت حق غنیمت دان، صلاح نفس در عبادت جوی، عهد را بوقارسان، مگو آنچه توانی شنید، ناشنیده و نادیده مگویی، عیب کسان مجوی و بعیب خود بینا باش و توانایی نیاز خود بر خلق عرضه مکن، خود را باز بچه دیو مساز، بیهوده گوئی را سر همه آفات دان، خاموشی را شعار خود ساز، نا برسیده مگویی، نا خواننده مرو، سرمایه بسود مده، سودی که در آخرت زیان دارد گرد آن مگرد، خود را اسیر شهوت مساز، نفس را مراد مده، سخن بسیار است در خانه اگر کس است يك حرف بس است.

ای لباس اقتباس از دوش هوش انداخته وز برای دام و دانه دین و دل در باخته
 ز آتش سودای دل در بوته حرص و امل همچو سیم و زر زهر سیم و زر بگداخته
 از جهولی بر طریق حق نرفته بکقدم و ز فضولی سوی شهر شر دواسبه تاخته
 بس خجالتها که بینی گز بمیری نا گهان شکر نعمت را نگفته قدر خود نشناخته
 شرم باد از حضرت حق آدمی راه رنجی علوم اشکوی بخواب غفلات است و حمد گوینان فاخته
 با اجل شطرنج بازی میکنی انصاریا عاقبت بینی تومات و او دغائی باخته
 و نیز در مناجات نامه مسطور است که «طغان شاه^۱ بخدمت شیخ آمده بقدم او

۱ - مراد از طغان شاه مذکور شمس الدوله ابوالفوارس طغان شاه بن البارسلان

محمد بن جفری بيك بن ميكائيل بن ساجوقی است که در سلطنت البارسلان حاکم خراسان و مقر حکومتش هرات بود و ازرقی از مداحان خاصه وی بوده است.

بیفایده نیست که در اینجا معترض شویم که دانشمند معظم آقای محمد قزوینی در حواشی چهار مقاله در شرح حال ازرقی شاعر از ابن طغان شاه نام برده در ذیل آن مینویسد: «و عجب آنست که ابن طغان شاه بکلی مجهول الحال است و احدی از مورخین

در افتاده و گفت ای مقدم شوارع طریقت وای یگانه جهان حقیقت خدای تعالی بر من رحمت کند یانه گفت ای قطره... در نرازوی قدرت چند منی گمان بدنبیری که از گمان خود بر نخوری* طغان شاه گفت مرا نصیحتی کن شیخ گفت « ای دوست هر که مولا طلبد ترا نصیحت نکند و هر که ناصح امین بود فضیحت نکند چه توان کرد با این کار و چه توان کرد با این کردار و چه توان گفت از این اسرار ».

در رساله ششم خواجه حکایتی از سلطان سنجر مسطور است و از او باین عبارت نام میبرد: « سلطان سعید شهید سنجر بن ملکشاه نارالله بر هانها آنکه گردون سپرکش دولت او بود و مریخ تیغ زن از سهم تیغ او هر شب سپر میافکند و آفتاب که چتر دار بارگاه حشمت او بود هر بامداد از جهت خلق اعادی تیغ بر میداشت وقتی رکاب دولت او بطرف طالقان حرکت فرموده بود... »

این عبارات در شرح حال خواجه اشکالاتی پیش میآورد. سلطان سنجر

(بجز منصف چهار مقاله) ذکر می از او نکرده است و فقط بواسطه اشعار ازرقی است که نام او بر السنه و افواه افتاده است.

استاد دانشمند معظم آقای بدیع الزمان فروزا در انتقادات خویش بر حواشی چهار مقاله مینویسند (شماره پنجم مجله آذرمان بهمن ماه ۱۳۰۹) : « این طغانشان یعنی طغانشاه بن الب ارسلان ساجوقی یکی مجهول الحال است و مورخین دیگر هم جز منصف چهار مقاله از وی نامبرده اند.

معین اسفزاری در کتاب روضات الجنات فی اوصاف ما بینة هرات در ذکر ولایت شهر هرات گوید پس سلطان الب ارسلان پسر خود شمس لدوله طغانشاه را بهرات فرستاد بعد از آن ظهیر الملك ابو نصر بن سعید بن محمد بن الموکل النیشابوری والی هرات بود تا وقتی که الب ارسلان را وفات رسید پس ملکشاه بن الب ارسلان بسطانت رسید و او هرات را برادر خود طغانشاه مسلم داشت و وزارت بطریق پدر خود برخواجه نظام الملك مقرر فرمود پس طغانشاه آغاز طغیان و عصیان نهاد و رسمهای بد از ظلم و فساد و اطماع فاسده و قتل اهل علم و متابعت اصحاب ظلم و فساد پیش گرفت برادر او را معزول کرد و بقاعه اصفهان مجبوس ساخت »

در سنه ۴۷۹ متولد شد و در ۴۹۵ از جانب برادر بحکومت رسید و در ۵۱۲ در سلطنت استقلال یافت و ما میدانیم که خواجه عبدالله انصاری محققاً در سنه ۴۸۱ بدرود حیات گفته پس چگونه دوره سنجری را درك کرده است .

حل این مشکل وابسته بآنست که نسخه صحیح و تمام دیگری از رسالات خواجه بدست آید تا منجزاً بتوان گفت که این حکایت بنام چه کس و در چه زمان ساخته شده است .

ادبیات در روزگار
خواجه

روزگار خواجه رامیتوان نسبت بادوارماقبل ومابعد آن روزگار فترت ادبی نامید دوره مشعش محمودی که بنوشته مورخین چهارصد شاعر توانا در دربار او بودند سپری شد و فرزندش مسعود با آنکه بشعر و شاعری بی التفات نبود بواسطه حمله سلاجقه نتوانست آن دوره را زنده نگاه دارد و با آنکه گدگاه شعر را صلتهای گران میداد بواسطه مشغولی نمیتوانست ایشانرا پرورد پس از مسعود فرزندانش که نیز گرفتار کشمکش سلاجقیان بودند و بترویج ادبیات چنانکه باید نائل نیامدند . ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی مینویسد که در سنه ۴۵۱ یعنی در اواخر سلطنت فرخزاد بصحبت ابوحنیفه اسکافی شاعر توانای آن روزگار رسیدم و در میان مذاکره وی را گفتم که « هر چند تو در روزگار سلطانان گذشته بودی که شعر تو دیدندی وصلت و نواخت مر ترا کمتر از دیگران بودی اکنون قصیده ای باید گفت و آن گذشته را بشعر تازه کرد » از گفتار بیهقی کساد بازار شعر در دربار غزنویان (پس از سلطان محمود) بخوبی معلوم میشود اما که تازه بروی کار آمده بودند از تحکیم بنیان سلطنت خویش بترویج شعر و شاعری نمیرداختند و اگر هم بکار تبلیغ مذهب مشغول بودند از راه سیاست بود و میخواستند که خود را باین وسیله بملک اسلامی و بخصوص ایرانیان چسبانند . این حال باقی بود تا آنکه بتدریج سلطنت سلاجقه بیخ و بن استوار کرد و نوبت بادشاهی بسطان سنجر رسید و او بترویج شعر و شاعری پرداخت و دوره او یکی از درخشانترین ادوار تاریخ ادبی ایران است .

دوره خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶ - ۴۸۱) درست مابین دوره محمودی (وفات در سال ۴۲۵) و سنجری (سلطان سنجر در سنه ۴۹۵ از جانب برادر خویش بحکومت رسید و در سنه ۵۱۲ در سلطنت مستقل شد) واقع شده است و از این جهت ما میتوانیم آن را نسبت بدوره سابق ولاحق آن دوره فترت بنامیم .

خواجه عبدالله انصاری با آنکه درچنین دوره ای میزیسته یکی از بزرگترین مترسلین فارسی زبان بشماراست و نگارنده در رساله خویش بنام «مقایسه شعر گلستان سعدی با شعر خواجه عبدالله انصاری» در این باره بتفصیل سخن رانده است و برای آنکه از شعر خواجه نموداری بدست دهیم عبارات ذیل را از رسالات خواجه در اینجا نقل میکنیم :

« الهی آنچه نو کشتی آبد و آنچه عبدالله کشت فرا آبد »

« الهی اگر ابلیس آدم را بد آموزی کرد گندم آدم را که روزی کرد »

« الهی چون حاضری چه جویم و چون ناظری چه گویم »

« الهی آفریدی رایگان و روزی دادی رایگان بیامرز رایگان که تو خدائی

نه بازرگان »

« الهی اگر همه عالم باد گیرد چراغ مقبلای کشته نشود و اگر همه جهان

آب گیرد داغ مدبری شسته نشود »

« الهی دبکران مست شراباند و من مست ساقی مستی ایشان قانی است

و از من باقی »

« الهی چون آتش فراق داشتی با آتش دوزخ چه کار داشتی »

« الهی اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است از

دوستان است »

« الهی اگر کار بگفتار است بر سر همه تاجم و اگر بکردار است پشه

و مور محتاجم »

«مست باش و مخروش گرم باش و مجوش شکسته باش و خموش که سبوی
درست را بدست برند و شکسته را بردوش»

«مهر از کیسه بردار و بر زبان نه و مهر از دنیا بردار و بر ایمان نه»

«ای درویش اگر بیائی در باز است و اگر نیائی حق بی نیاز است»

در عصر خواجه ادبا و شعرای پارسی گوی چند در اطراف
بعض ادبا و شعرای
معاصر خواجه و اکناف بلاد میزیستند که ذکر تمام آنها در این مختصر مایه
تطویل کلام میباشد و ما باحاط اختصار بذکر نام سه تن از

ادبا و شعرای آن عصر قناعت میکنیم:

۱ - ابوحنیفه اسکافی که از شعرای مخصوص سلطان ابراهیم بن مسعود
غزنوی (۴۵۰ - ۴۹۲) بود.

۲ - مسعود سعد سلمان که ولادتش علی التحقیق ما بین ۴۳۸ و ۴۴۰
اتفق افتاده و در هشتاد سالگی تقریباً این جهان را بدرود گفته است.

۳ - حکیم ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی مروزی
متخلص بحجت که در سال ۳۹۴ هجری در قبادیان از توابع بلخ متولد شد و در سال ۴۸۱
در مکان از اعمال بدخشان این دنیا را بترك گفته است.

آثار خواجه : ۱ - کتاب طبقات الصوفیه که از ابو عبد الرحمن سلمی
بوده و خواجه آنرا در مجالس وعظ و تذکیر املا نموده و
بعضی تراجم دیگر از خود بر آن افزوده و یکی از مریدان وی آن امالی را
بزبان هروی قدیم جمع کرده است پس از آن در قرن نهم هجری مولانا عبد الرحمن
جامی آن امالی را از زبان هروی بعبارت فارسی معمول در آورده و تراجم مشایخ
دیگر را بر آن افزوده و کتاب نفحات الانس معروف را ساخته است.

۲ - ذم الکلام که عبری است و در موزه بریتانیا موجود است.

۳ - منازل السائرین الی الحق المبین که آن نیز عبری و نسخ متعدده از آن در
کتابخانه های اروپا موجود است.

- ۴ - زادالعارفین که پارسی و دروزة بریطانیه موجود است .
 ۵ - اسرار که آن نیز پارسی و منتخبانی از آن باقی است .
 ۶ - کنزالسالكین و آن نیز پارسی و شامل شش باب میباشد :
- باب اول - در قضا و قدر باب دوم - در مرگ و حـورت گور
 باب سوم - در عقل و عشق باب چهارم - در مناظره شب و روز
 باب پنجم - در بهار جوانی باب ششم - در معرفت درویشان

خواجه را گذشته از تألیفاتی که نام برده شد رساله های رسالات خواجه چندست که بعضی از آنها مانند مناجات نامه چند بار در هندوستان و ایران و برلین چاپ شده و باره از آنها تاکنون بچاپ نرسیده و نسخ خطی آن رسائل با اختلافات زیاد ندره در کتابخانه های عمومی و خصوصی یافت میشود و برای تکمیل آگاهی ذیلا بعضی از آن رسائل را نام می بریم :

- ۱ - رساله در مطالب متفرقه و مناجات باحق تعالی (نسخه این رساله ضمیمه مجموعه است که متعلق به نگارنده است) و نظایات فریبگی
 ۲ - رساله در حقیقت تجرید و گریستن در فراق و وصال و ذکر مرید و مراد و مستی و وجد و سماع و فقر و طامات و توحید و این رساله از رسالات خوب خواجه است (نسخه آن نزد نگارنده است) .
 ۳ - رساله در ذم دنیا و اندرز گرفتن از گذشتگان .
 ۴ - رساله در تشویق بعبادت و ایمان و غنیمت شمردن فرصت و جوانی را بعبادت گذراندن .
 ۵ - رساله در ایجاد کون و مکان و پیداشدن انبیاء و اولیاء و شکایت از عالم نمایان جدلی و بیان فلسفه کبود پوشی درویشان .
 ۶ - رساله در پیداشدن آتش در زمین و تعظیم قهر خداوندی .

- ۷ - رساله در آفرینش آدم و برگزیدن اواز سایر موجودات .
 ۸ - رساله در پند گرفتن از مرگ - این رساله نیز از رسالات خوب و نفیس خواجه میباشد .
 ۹ - رساله در تفسیر بعض آیات و احادیث .
 ۱۰ - رساله در صورت و معنی اشیاء .
 ۱۱ - رساله در سپردن امانت و امانت داری .
 ۱۲ - رساله در علت و سبب نسیان و فراموشی .
 ۱۳ - رساله در کشف .
 ۱۴ - رساله در بازگشت بعالم بعد .
 ۱۵ - رساله در عجایب خلقت اعضاء .
 ۱۶ - رساله در قصص انبیاء علیهم السلام .

سلیمان روحانی

لیسانس از رشته ادبیات دانشکده معقول و منقول

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

عاشق بی تکابوئی نباشد

از این با آب تر روئی نباشد	وزین برتاب تر موئی نباشد
چو رنگ خد تو رنگی نخیزد	چو بوی جعد تو بوئی نباشد
در آن خطه که نام او بهشت است	بسان کوی تو کوئی نباشد
چو چشم من بعالم هیچکس را	ز خونابه روان جوئی نباشد
ز عشقت در تکابویم تو دانی	که عاشق بی تکابوئی نباشد

منتجب الدین بدیع کاتب